

تجزیه و تحلیل مقابله‌ای - معناشناختی نظام جمله

در زبان عربی و فارسی

سعدالله همایونی*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

هدی یزدان

دانشجوی کارشناسی ارشد مترجمی زبان عربی دانشگاه تهران

(از ص ۹۱ تا ۱۰۹)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۹

چکیده

تجزیه و تحلیل مقابله‌ای زبان‌ها یکی از مهم‌ترین راه‌های شناخت آنها و زمینه ساز پیدایش الگوهایی منسجم به منظور آموزش سطوح مختلف واژگانی، دستوری، معناشناختی و کاربردشناختی به شمار می‌آید. در این راستا بررسی مقابله‌ای دستوری زبان فارسی و عربی در سطح نظام جمله مسئله پژوهش حاضر است. نگارندگان در صدد هستند تا با روش توصیفی - تحلیلی و رویکرد مقابله‌ای دو زبان عربی و فارسی را در سطح نحوی (نظام جمله) از منظر معناشناختی مورد واکاوی قرار دهند. برای تحقق تقابل نحوی، معیاری مشترک بین دو زبان معرفی شده که مباحث نحوی را در سه حوزه گروه، جمله‌واره و جمله بررسی می‌کند، این معیار مبتنی بر معنا است. بر این اساس هر کلام معناداری یا به صورت جمله ساده بیان می‌شود و یا به صورت جمله مرکبی است که خود حداقل از دو جمله‌واره تشکیل می‌شود. با این شیوه دسته‌بندی، تغییرات ساختاری نظام جمله به هنگام انتقال معنا در دو زبان مورد واکاوی قرار گرفته است تا راهگشای مترجمان و زبان‌آموزان باشد.

واژه‌های کلیدی: تجزیه و تحلیل مقابله‌ای، دستور زبان فارسی و عربی، تعادل در ترجمه، تقابل نظام نحوی، نظام جمله.

۱. مقدمه

بررسی زبان‌های مختلف دنیا از منظر رده شناختی نشان می‌دهد که هر زبان منطقی خاص دارد، هر چند برخی از زبان‌ها از ویژگی‌های مشترک زیادی در سطوح مختلف برخوردارند، به طوری که آنها را منتسب به یک خانواده زبانی می‌دانند اما بدیهی است که نمی‌توان همه زبان‌ها را در سایه یک الگوی ساختاری - معنایی روشمند کلی قرار داد، بلکه هر زبان از مختصات ساختاری و معنایی ویژه‌ای برخوردار است و خود زبان، شیوه تحلیل مناسب خود را مشخص می‌کند. زبان عربی و فارسی نیز به عنوان دو زبان زنده دنیا از ویژگی مشترک و متمایز بسیاری برخوردارند که فراگیری هر یک از آن منوط به یادگیری و نهادینه سازی این اختلافات و تشابهات است. پژوهش حاضر با تجزیه و تحلیل مقابله‌ای نظام جمله در صدد یافتن راه حلی آموختنی است تا با واکاوی سطح نحوی - معناشناختی نظام جمله در دو زبان فارسی و عربی زمینه را برای ارائه ترجمه‌ای معادل و برابر هموار نماید. یکی از راه‌های تحقق هم‌ارزی و تعادل میان دو متن اصلی و ترجمه شده، قرار دادن یک متن از دو زبان مختلف در مقابل هم و تجزیه و تحلیل وجوه شباهت و تفاوت آنهاست. با این روش می‌توانیم شاهد روند تغییراتی باشیم که در حین ترجمه به وقوع می‌پیوندد تا دو متن با یکدیگر به تعادل برسند. از آنجاکه معنا و مقصود کلام وجه اشتراک همه زبان‌ها شمرده می‌شود تلاش شده تا از نگاه معناشناختی به تقابل دستوری میان دو زبان مورد بحث یعنی عربی و فارسی پرداخته شود. چراکه برای هرگونه مقایسه و مقابله‌ای به یک معیار نیاز داریم و در حقیقت وجوه اشتراک همان ثابت‌ها یا معیارهای مقایسه محسوب می‌گردند. پس از مشخص شدن تعریف دقیق جمله از نظر کارکرد معنایی آن - که عبارت است از کلامی که دارای درنگ پایانی باشد و معنای کاملی را به مخاطب انتقال دهد - دسته‌بندی جدیدی حاصل شد که می‌تواند دربرگیرنده تمام انواع جملات در هر زبانی باشد. در این دسته‌بندی جملات به دو دسته جملات ساده و مرکب تقسیم می‌شوند. جملات مرکب خود از ترکیب حداقل دو جمله‌واره تشکیل شده‌اند که در واقع یکی از آنها از نظر معنایی جمله‌واره پایه و اصلی است و مابقی آنها جمله‌واره پیرو هستند که در تکمیل معنا به جمله‌واره پایه کمک می‌کنند. بر این اساس بسیاری از جملاتی که در نحو سنتی عربی به نام جمله می‌شناسیم در حقیقت جمله‌واره هستند نه جمله. مانند: جملات شرط و جواب شرط یا جمله صلّه، حالیه، مقول قول و... بنا بر این موارد این چینی را از نظر معنایی، جمله‌واره

دانسته و با ذکر نمونه‌هایی به همراه ترجمه فارسی آن به بررسی دقیق فرآیند تغییراتی پرداخته خواهد شد که در حین ترجمه رخ داده می‌دهند تا به درجه تعادل در ترجمه با متن اصلی دست یابیم.

تا جایی که نگارندگان مقاله بررسی کرده اند تاکنون پژوهشی با این عنوان و بر اساس چنین دسته‌بندی مشترکی در بین دو زبان فارسی و عربی صورت نگرفته است. اما بسیاری از تغییراتی که در حین ترجمه برای رسیدن به تعادل انجام می‌شود در قالب کتاب‌های متعددی با عنوان فن ترجمه یا عناوین مشابه دیگری به بازار عرضه شده‌اند که از آن میان می‌توان به کتاب‌های ارزشمندی چون کتاب *نحو غائب و نظام جمله در زبان عربی* اشاره کرد. ویژگی خاص پژوهش حاضر این است که این تغییرات را از زاویه معناساختی بررسی کرده و به یک نظام مشترک برای دسته‌بندی مطالب نحوی دست یافته است.

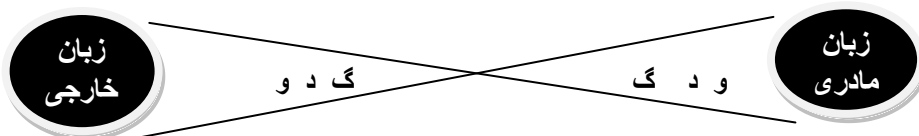
پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. از منظر معناساختی چه نوع رابطه‌ای می‌تواند در سطح جمله بین دو زبان فارسی و عربی وجود داشته باشد؟
۲. تجزیه و تحلیل مقابله‌ای دو زبان چه نقشی در ارائه ترجمه‌ای معادل و برابر دارد؟

۲. فرآیند ارتباط زبانی و دستور زبان

زبان شناسی معاصر فرآیند ارتباط زبانی را مهم‌ترین و اساسی‌ترین کاربرد زبان‌های بشر می‌داند که عبارت است از: انتقال پیام (*message*) از فرستنده (گوینده *speaker or first person* یا سخنگو یا پخش‌کننده صدا) به گیرنده پیام (دریافت‌کننده، مخاطب یا شنونده *hearer, or receiver, or addressee or second person*) از طریق کانالی (*channel*) که در حالت ارتباط شفاهی این وسیله ارتباطی هواست که بدان واسطه یا رابط (*medium*) نیز گفته می‌شود، به شرطی که دو طرف ارتباط از پیش در به کارگیری یک نظام رمزی (*symbolic system*) که رمز (*code*) نیز نامیده می‌شود، با یکدیگر تفاهم داشته باشند. این نظام از نشانه‌های زبانی (*linguistic sings*)، یعنی الفاظ، عناصری زبانی (*linguistic elements*)، یعنی فونیم‌ها یا واحدهای آوایی (*phonemes*) و مرفیم‌ها یا واحدهای صرفی (*morphemes*) تشکیل می‌شود. علاوه بر این، حاوی مجموعه‌ای از قواعد دقیق، یعنی قواعد نحو (*grammar*) است که بر این روابط و عناصر حکم فرماست و بین آنها هماهنگی ایجاد می‌کنند (حمیده، ۱۹۹۷: ۱۳-۱۴)؛ از این رو، می‌توان نحو را

مهم‌ترین ساخت رویین زبان در انتقال معنا دانست که گشتارهای مختلف تولید معنا در این سطح زبانی تجلی می‌یابد و خود حاوی لایه‌های مختلف دیگری است که برای کشف معنا باید مورد توجه قرار گیرد. لایه‌هایی که در زبان‌های هندی-اروپایی از قبیل زبان فارسی و زبان انگلیسی خطی افقی را در رسیدن به معنا از طریق ساختار نشان می‌دهد. حال آنکه در زبان‌های سامی و وزنی از قبیل زبان عربی خطی عمودی و ژرف را برای کشف معنا دنبال می‌کند. لذا در این زبان‌ها معنا بر ساخت مقدم است و تجزیه و تحلیل لایه‌های زبانی و گشتارهای نحوی برای پی بردن به معنا از پیچیدگی بیشتری برخوردارند. در این راستا برخی از دانشمندان رابطه بین زبان مادری و زبان خارجی را به صورت دو مخروط متقابل نشان داده‌اند، که دستور زبان مرکز ثقل آن به شمار می‌آید.



در شکل فوق حرف «گ» بیانگر فرآیند گفتار؛ حرف «د» بیانگر دستور و صرف و نحو زبان، و حرف «و» بیانگر واژگانی است که از زبان دوم (خارجی) فرامی‌گیریم (هامرلی، ۱۹۹۳: ۱۸۸)، همان‌طور که مشاهده می‌شود، دستور (صرف و نحو) زبان در وسط قرار گرفته است؛ زیرا در واقع به مثابه معیاری است که واژگان بر اساس آن در نظامی منطقی و صحیح، ترکیب‌هایی زبانی را پدید می‌آورند. لذا به نظر می‌رسد در هر فرآیند ارتباط نقش دستور زبان، نقشی محوری و انسجام‌دهنده به سایر سطوح مختلف زبانی از قبیل آوایی، معناشناختی، ترکیبی و کاربردشناختی باشد.

۳. تجزیه و تحلیل مقابله‌ای

تجزیه و تحلیل مقابله‌ای (*Contrastive Analysis*)، شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به مقوله آموزش زبان می‌پردازد و سعی دارد تا به کمک زبان مادری پیشنهادهایی برای تسهیل یادگیری زبان دوم ارائه کند. در تجزیه و تحلیل مقابله‌ای این فرضیه حاکم است که زبان‌ها را می‌توان با یکدیگر مقایسه کرد. حال اگر این مقایسه و تقابل بین ساختارهای زبان مادری و ساختارهای زبان دوم به همراه بیان وجوه شباهت و تفاوت، بین دو زبان در یک بازه زمانی باشد؛ در نتیجه می‌تواند گامی مؤثر در جهت آموزش بهتر زبان دوم و پیش‌بینی مشکلات یادگیری زبان‌آموزان به شمار آید. همچنین به

دنبال آن می‌تواند به ارائه نظریه‌های ترجمه و مطالعه همگانی‌های زبان نیز کمک کند. بحث زبان‌شناسی مقابله‌ای شاید از سال ۱۸۷۶، یعنی زمانی آغاز شد که ویلیام جونز اعلام کرد که زبان‌های سانسکریت، یونانی و لاتین با یکدیگر شباهت دارند و احتمالاً دارای ریشه مشترک هستند. پس از وی دانشمندان و زبان‌شناسان بسیاری راه او را پیمودند و آن را گسترش دادند. انتشار کتاب زبان‌شناسی و فرهنگ‌های (*Linguistics Across Cultures*) رابرت لدو (زبان‌شناس آمریکایی) در سال ۱۹۵۷ را می‌توان آغاز زبان‌شناسی مقابله‌ای نوین دانست (ر.ک: جیمز، ۱۹۸۱: ۱۸). بدیهی است که مقایسه همیشه بین دو یا چند چیزی صورت می‌گیرد که دارای وجوه شباهت و تفاوت باشند. عناصری را که با یکدیگر مشابه هستند ثابت می‌گویند و عناصری را که با یکدیگر تفاوت دارند متغیر می‌نامند. در نظریه تجزیه و تحلیل مقابله‌ای، ثابت‌ها به طور سنتی معیارهای مقایسه (*tertium comparationis*) یا (*TS*) شمرده می‌شوند (ر.ک: همان: ۲۷۱). به عقیده چامسکی زبان‌های دنیا اگرچه به واسطه برخورداری از تنوع ساختاری، ظاهری متفاوت و متمایز نسبت به یکدیگر دارند اما در حقیقت همه آنها بازتاب و نمودی عینی از ساخت‌هایی هستند که بی‌واسطه با ذهن و قوه تفکر در ارتباط هستند. این ساخت‌ها کاملاً ذهنی هستند و در انتقال معنای یک جمله نقش مهمی را ایفا می‌کنند (اشتولتسه، ۲۰۰۱: ۴۷). چامسکی، ساخت‌های ذهنی را ژرف‌ساخت و ساختارهای زبانی مختلفی را که توسط گویشوران از ژرف‌ساخت‌ها تولید می‌شوند؛ روساخت نامیده است. کارل جیمز، با در نظر گرفتن این مطلب که ژرف‌ساخت بین تمام زبان‌ها مشترک است و تفاوت زبان‌ها به روساخت آنها مربوط می‌شود؛ در کتاب خود می‌گوید: به منظور دست‌یافتن به یک معیار مقایسه برای تجزیه و تحلیل سه پیشنهاد ارائه شده است که عبارتند از روساخت، ژرف‌ساخت و برابری ترجمه. حال به ترتیب، هر یک از این سه معیار را با ارائه مثال بررسی می‌کنیم.

۳-۱. روساخت

اهمیت روساخت از آن روست که زبان آموزان همواره با روساخت مواجه می‌شوند و برای برقراری ارتباط باید بر آن تسلط پیدا کنند. چنانچه هوگن می‌گوید: «شناخت بین زبانی وقتی رخ می‌دهد که سخنوران اقلام یک زبان را با اقلام زبان دیگر به علت شباهت صوری توزیع، باهم برابری می‌کنند» (*Haugen, 1956: 67*). ناتوانی زبان‌آموزان نیز به شکل گفته‌های اشتباه‌آمیز در روساخت زبان منعکس می‌شود. با وجود این موارد،

معایبی نیز وجود دارد از جمله اینکه از نظر استاکول و همکارانش دستور صوری به مقدار کم و یا اصلاً چیزی دربارهٔ چگونگی تشکیل جملات نمی‌گویند. افزون بر آن، عمده‌ترین مخالفت برای استفاده از روساخت به عنوان معیار مقایسه این است که چنین کاری به برابری بین زبانی سطحی و بدون مفهوم منجر می‌شود. مثال:

۱. علی دانشجو است. / هوا سرد است. (نهاد+ گزاره)

۲. ترجمه: علی طالبٌ. / الطقسُ باردٌ. (مسند الیه+ مسند)

در روساخت مثال (۱) گزاره از صفت+ فعل ربطی تشکیل شده است. برای فعل اسنادی «است» در جمله‌های عربی فعلی نداریم. در این تقابل بین روساخت‌ها توضیحی برای جایگزین این فعل اسنادی داده نمی‌شود بنابراین روساخت معیار مناسبی برای تقابل بین دو زبان به شمار نمی‌آید.

۳-۲. ژرف‌ساخت

گاه در یک زبان مشاهده می‌کنیم که برخی جملات از نظر روساخت با یکدیگر مشابه نیستند اما از نظر محتوی و معنا؛ مترادف یکدیگر محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر دارای ژرف‌ساختی یکسان هستند؛ به عنوان مثال:

۳. یک کمد چوبی بزرگ در اتاقم هست. (گروه نهاد+ متمم قیدی+ فعل ربطی)

۴. اتاقم یک کمد بزرگ چوبی دارد. (گروه نهاد+ گروه مفعول+ فعل)

هر دو جمله بر یک مفهوم دلالت دارند یعنی وجود کمدی بزرگ از جنس چوب در اتاق گوینده را بیان می‌کنند. پس می‌توان ژرف‌ساخت را به عنوان یک معیار ثابت برای تقابل بین دو زبان در نظر گرفت چراکه همگانی بودن ژرف ساخت امکان مقایسه بین دو زبان را فراهم می‌کند.

اهمیت دیگر ژرف‌ساخت این است که طبق نظر فرگوسن، زبان‌آموزانی که به اختیار خود زبان دوم را به صورت طبیعی یاد می‌گیرند از روی قریحه به ژرف‌ساخت روی می‌آورند و زحمت یادگیری خود را با چشم‌پوشی از مشخصه‌های تکراری و مشخصه‌های روساختی که از مسیر کاربرد قواعد تأویلی مانند حروف تعریف و افعال پیوندی معرفی می‌شوند سبک‌تر می‌کنند (Ferguson, 1971: 84). به گفتهٔ جیمز، در نهایت از معایب این معیار هم نمی‌توان غفلت کرد زیرا در یک زبان یا زبان‌های گوناگون با جملاتی برخورد می‌کنیم که ژرف‌ساخت مشترک دارند اما از نظر ارتباطی با یکدیگر برابر نیستند (جیمز، ۱۹۸۱: ۲۷۸).

۵. تلفن زنگ می‌زند.

گوینده در این جمله علاوه بر معنای ژرف‌ساختی آن که خبر زنگ خوردن تلفن است می‌تواند منظور و معنای دیگری را اراده کند. چه بسا مقصود اصلی وی این باشد که فعلاً نمی‌تواند جواب تلفن را بدهد و با گفتن این جمله از مخاطب خود درخواست می‌کند تا گوشی تلفن را بردارد.

۶. نمی‌دانم این خانه را کدام مجنون یا کج‌سلیقه در عهد دقیانوس ساخته (هدایت، ۱۳۵۶: ۶)!

۷. ترجمه: لا أدري أيّ مجنونٍ غريب الطوار قد أقام هذه الدار من عهد دقيانوس (شتا، ۱۹۹۰: ۸۲).

عبارت «در عهد دقیانوس» در این دو جمله با وجود اینکه در هر دو زبان ژرف‌ساخت یکسانی دارد اما منظور و مقصود از استفاده آن در زبان فارسی با عربی متفاوت است. این عبارت در زبان فارسی به عنوان ضرب‌المثلی برای مبالغه کردن درباره قدمت چیزی گفته می‌شود درحالی‌که چنین کاربردی نزد عرب‌زبانان مرسوم نیست. به همین دلیل مترجم عربی در پانویس ترجمه خود به توضیح واژه دقیانوس پرداخته است. پس با توجه به اینگونه موارد درمی‌یابیم که گاه جملاتی با محتوا و ژرف‌ساخت یکسان از لحاظ معناشناختی با یکدیگر تفاوت دارند که این تفاوت همان طور که در مثال اخیر نیز مشاهده کردید ممکن است به وجود تفاوت در مقوله‌های فرهنگی بین دو زبان مربوط باشد. پس به بررسی معیار دیگری برای تقابل بین دو زبان خواهیم پرداخت که همان برابری ترجمه است.

نکته شایان ذکر در تحلیل سازه‌های دو زبان عربی و فارسی در حوزه معنا این است که زبان عربی از نظر رده شناختی از جمله زبان‌هایی است که قالب کاربردشناختی آن در دو سطح ارتباطی و بلاغی بر جنبه معناشناختی اش غلبه دارد، لذا در تحلیل رتبه و جایگاه سازه‌ها، توجه به نقش‌های کاربردشناختی در اولویت قرار می‌گیرد، این مسئله در مورد زبان‌های مبتنی بر وزن و اعراب صدق می‌کند. در مقابل زبان‌هایی وجود دارد که قالب معناشناختی در دو سطح معنایی و تمثیلی بر قالب کاربردشناختی آنها غلبه دارد و آن شامل زبان‌های فاقد اعراب است، به طوری که تعیین نقش‌های ترکیبی و معناشناختی آنها بر اساس رتبه سازه‌ها صورت می‌پذیرد از قبیل زبان لاتین، زبان فارسی، و لهجه‌های عربی.

تفاوت این دو نوع زبان به قرار زیر است:

زبان‌های با قالب کاربردشناختی غالب	زبان‌های با قالب معناشناختی غالب
<p>- زبان‌هایی که در آنها سطوح کاربردشناختی غالب است</p> <p>- رتبه سازه‌ها نمایانگر نقش‌های معناشناختی است (علی احمد را دید، علی کتاب احمد را به احمد داد).</p> <p>- فاقد اعراب اند.</p> <p>- زبان‌های با ترکیب‌های تیره به شمار می‌آیند</p> <p>مانند لهجه‌های عربی، زبان ژاپنی و چینی و زبان‌های اروپایی و فارسی.</p>	<p>- زبان‌هایی که در آنها سطوح کاربردشناختی غالب است.</p> <p>- نقش‌های کاربردشناختی تعیین کننده رتبه سازه‌هاست (از این رو در عربی می‌توانیم بگوییم «زیداً رأیتُ - و رأیتُ زیداً/ یا باکیه رأی علی الفاطمة و رأی علی فاطمة باکیه» ولی در فارسی جملاتی از قبیل «دیدم زیدا را، در حال گریه کردن فاطمه را دیدم و ... نوعی نابهنجاری دستوری محسوب می‌شود).</p> <p>- زبان‌هایی غنی هستند از نظر اعراب و صرف</p> <p>- زبان‌هایی با ترکیب‌های شفاف به شمار می‌آیند</p> <p>مانند زبان عربی فصیح</p>

با توجه به مطالب مذکور نمی‌توان از روشی یکسان برای بررسی دو زبان فارسی و عربی استفاده نمود، زیرا تشکیل معنا و واکاوی آن در هر یک از این دو زبان در سطحی متفاوت صورت می‌پذیرد.

۳-۳. تقابل نظام نحوی زبان فارسی و عربی

نحو، بخشی از دستور زبان است که به بررسی ارتباط بین اجزای کلام می‌پردازد. از آنجا که کلام -به معنای هر سخنی است که معنای کاملی را برساند- خود متشکل از گروه، جمله‌واره و یا جمله است پس موضوع اصلی علم نحو نیز درباره سه مبحث عمده گروه، جمله و جمله‌واره خواهد بود. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۹۷). الف. گروه، به مجموعه دو یا چند کلمه گفته می‌شود که در کنار هم قرار می‌گیرند با این حال معنای کاملی را منتقل نمی‌کنند و دارای استقلال نیز نیستند. این گروه‌ها نقش یکی از کلمات و واحدهای دستوری را در کلام ایفا می‌کنند.

۸. مدیر مدرسه، کتاب گلستان را آورد.

در این مثال دو گروه داریم که گروه ۱ گروه نهادی و گروه ۲ گروه مفعولی است. «مدیر مدرسه» یا «کتاب گلستان» هیچ یک معنای کاملی را برای مخاطب کلام افاده نمی‌کنند اما هریک در این جمله نقش یک واحد دستوری را مشخص کرده‌اند. ب. جمله، کلامی است که دارای آهنگی خاص و درنگ پایانی و معنای کامل باشد (ر.ک: فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۱۰). مقصود از درنگ پایانی این است که شنونده یا مخاطب کلام

منتظر ادامه سخن نباشند. در این صورت معنای جمله به طور کامل انتقال یافته و سکوت هر یک از طرفین کلام جایز است. ج. جمله‌واره یا جمله کوچک یا نیم‌جمله، سخنی است که به یاری جمله‌واره یا جمله‌واره‌های دیگر معنای کامل و درنگ پایانی پیدا می‌کند و جمله مرکب را می‌سازد (ر. ک: همان: ۱۲۱). مانند

۹. اگر دیروز به آنجا رفته بودیم؛ علی را ملاقات می‌کردیم.

جمله‌واره (۱) معنای کاملی را منتقل نمی‌کند، بنابراین فاقد درنگ پایانی است، اما به کمک جمله‌واره (۲) این نقص برطرف شده و معنای کامل به مخاطب منتقل گردیده است. این دو جمله‌واره باهم یک جمله مرکب را تشکیل داده‌اند که دارای درنگ پایانی است.

در زبان عربی هم می‌توان چنین دسته‌بندی را ملاحظه کرد. با ارائه چند مثال این موضوع را نشان می‌دهیم.

۱۰. کتبَ هذا الطالبُ واجباته البيئية.

اگر سؤال کنیم چه کسی تکالیف منزلش را نوشته، در پاسخ می‌گوییم «هذا الطالبُ». در حقیقت «هذا» به تنهایی فاعل نیست؛ برخلاف آنچه که در دستور تجویزی گفته می‌شود، بلکه به همراه مشارالیه خود که در نحو عربی به آن تابع می‌گویند نقش گروه فاعلی را در این جمله ایفا کرده و حرکت رفع را که نشانه اعراب فاعلیست؛ نمایش داده است.

اگر سؤال کنیم که این دانش‌آموز چه چیزی را نوشته است، در پاسخ می‌گوییم «واجباته البيئية» در اینجا هم با گروه کلماتی روبه‌رو هستیم که در نقش مفعول به جمله قرار گرفته‌اند. این گروه دارای سه واژه است که میان خود به ترتیب با یکدیگر رابطه اضافی و وصفی دارند (ر. ک: عکاشه، ۱۳۹۰: ۸۲)؛ پس مشاهده کردیم که گروه در عربی نیز کاربرد دارد. جمله در عربی همچون زبان فارسی است و عیناً همان تعریف را دارد. دارای درنگ پایانی است و معنای کاملی را منتقل می‌کند. در زبان عربی نیز جمله‌واره‌ها را می‌توانیم مشاهده کنیم. در حقیقت جملات کوتاهی که به تنهایی معنای کامل را نمی‌رسانند و فاقد درنگ پایانی هستند جمله‌واره محسوب می‌شوند و با افزودن حروف ربط، ادات شرط، اسم‌های موصول و... در ساختار جملات ساده می‌توان جملات مرکبی ساخت که از دو یا چند جمله‌واره تشکیل شده‌اند. مثال:

۱۱. مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.

۱۲. رأيتُ الرجلَ الذي كان في الحديقة.

۱۳. قرأتُ كتابي و كتبت

جمله (۱۱) مرکب از دو جمله‌واره است که با یکدیگر رابطه شرط و جواب شرطی دارند. هیچ کدام به تنهایی معنای تامی را افاده نمی‌کنند و درنگ پایانی هم ندارند. در نحو سنتی به این دو جمله‌واره، جمله شرط و جواب شرط می‌گویند. جمله (۱۲) نیز از دو جمله‌واره ساخته شده است که اولی جمله‌واره پایه و دومی جمله‌واره صله است. در جمله (۱۳) دو جمله‌واره به کمک حرف ربط واو به یکدیگر پیوند خورده‌اند و یک جمله مرکب را بوجود آورده‌اند. این دو جمله‌واره با یکدیگر رابطه همپایگی دارند. همان طور که گذشت هر یک از این جمله‌واره‌ها به تنهایی دارای ارکان اصلی جمله یعنی مسند و مسندالیه هستند اما به صورت مستقل معنای کامل را انتقال نمی‌دهند. به عبارت دیگر می‌توان گفت برای افاده معنای ترکیب این جمله‌واره‌ها نیاز داریم وگرنه معنا تغییر می‌کند یا ناقص می‌شود. در یک جمله مرکب در واقع یکی از جمله‌واره‌ها پایه و مقصود اصلی گوینده است و سایر جمله‌واره‌ها پیرو هستند و در تکمیل معنا به جمله‌واره پایه کمک می‌کنند. پس از این توضیح مختصر می‌توان چنین نتیجه گرفت که این شیوه دسته‌بندی نقطه اشتراک نحو عربی و فارسی است؛ از این رو در ادامه با توجه به تفاوت‌های موجود بین نظام نحوی دو زبان با ارائه مثال به تجزیه و تحلیل مقابله‌ای اجزای سازنده جمله از منظر معناشناختی می‌پردازیم تا دریابیم که برای ادای معنای واحد و دست یافتن به برابری در ترجمه یا همان تعادل در ترجمه چه اتفاقاتی رخ می‌دهد.

۳-۳-۱. جمله ساده

با توجه به اهمیت جمله ساده در شروع یادگیری هر زبانی؛ بحث را با آن آغاز می‌کنیم. این جملات شامل جملات اسمیه و فعلیه می‌شوند. جملاتی که از یک فعل تشکیل شده‌اند و استقلال معنایی دارند و افعال موجود در این جملات فعل سبک به شمار می‌آید که مسندالیه جهت‌دهنده اصلی آن فعل است.

۱۴. علی ثروتمند شد. / هوا سرد شد. / مریم مریض است. (نهاد+ گزاره)

در زبان عربی نیز این گونه جملات را با افعال سبک برگردان می‌کنیم.

۱۵. ترجمه: اصبح علی غنياً / اصبح الجو بارداً / أصبحت مریم مریضة (مسندالیه+ مسند).

قابل ذکر است بسیاری از افعال در زبان عربی وجود دارند که نقش همین روابط را ایفا می‌کنند و در واقع از معنای تام تهی می‌باشند. افعالی از قبیل «قام» در جملاتی چون: «قام علی بدراسة الموضوع» و «تقوم بین اللغة و الثقافة علاقات وطيدة». ۱۶. شهروندان از رئیس جمهور استقبال کردند. (نهاد (فاعل) + متمم لازم (مفعول غیر رائی) + فعل)

۱۷. ترجمه: إستقبلَ المواطنونَ رئیسَ الجمهوریَّةِ. (فعل + فاعل + گروه مفعول) جمله (۱۷) در زبان عربی جمله فعلیه محسوب می‌شود در چنین جملاتی فعل در ابتدای کلام می‌نشیند و به دنبال آن سایر اجزا شامل فاعل و انواع مفعول چیده می‌شوند. در ترجمه فارسی این‌گونه جملات فاعل در نقش نهاد جمله در آغاز کلام قرار می‌گیرد و پس از آن فعل به همراه وابسته‌هایش (انواع مفعول‌ها و یا قیدها) ظاهر می‌شود. فعلی که در زبان عربی متعدی بوده و مفعول صریح و بدون واسطه حرف جر پذیرفته در ترجمه فارسی آن به همراه متمم ذکر شده است. پس تمام افعالی که در زبان عربی بی‌واسطه حرف جر متعدی هستند الزاماً در زبان فارسی این‌طور نیستند و برای متعدی شدن، نیاز به حرف اضافه دارند.

۱۸. یَتَوَكَّلُ الْمُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ تَوَكُّلاً. (فعل + فاعل + جار و مجرور + مفعول مطلق تأکیدی) ۱۹. ترجمه: مؤمن، قطعاً به خداوند توکل می‌کند. (نهاد (فاعل) + قید تأکید + متمم قیدی + فعل)

همان‌طور که مشاهده شد، مصدر منصوبی که در جمله (۱۸) در نقش مفعول مطلق تأکیدی ذکر شده است، مؤکد عامل یا همان فعل جمله است. در ترجمه فارسی آن نیز همین معنای تأکید فعل به صورت قید تأکیدی بیان شده است. یا در مثالی دیگر:

۲۰. قَتَلَ السَّارِقُ صَاحِبَ الْبَيْتِ قَتلاً. (فعل + فاعل + گروه مفعول + مفعول مطلق تأکیدی) ۲۱. ترجمه: دزد صاحب‌خانه را به طرز فجیعی به قتل رساند. (نهاد (فاعل) + مفعول + متمم قیدی + فعل)

در ترجمه مثال (۲۰) نیز برای تأکید مفهوم «کشتن و قتل» از قید استفاده شده است.

۲۲. نَظَرَ عَلِيٌّ إِلَى صَدِيقِهِ نَظْرَةَ الْأَبِ. (فعل + فاعل + جار و مجرور + مفعول مطلق نوعی) ۲۳. ترجمه: علی با نگاهی پدرانه به دوستش نگریست. (نهاد (فاعل) + متمم قیدی + متمم قیدی + فعل)

در مثال (۲۲) «نظرة الأب» به صورت گروهی آمده که شامل یک ترکیب اضافی است. در این ترکیب مصدری از جنس فعل جمله به یک اسم اضافه شده تا بیانگر نوع

نگاه کردن فاعل باشد؛ پس این گروه در معنا نقش مفعول مطلق نوعی را ایفا می‌کند. اگر به صورت تحت‌اللفظی این جمله را ترجمه کنیم می‌شود «علی به دوستش نگاه پدر کرد» که در زبان فارسی معنای مفیدی را به مخاطب نمی‌رساند؛ حال آنکه مقصود کلام این است که نگاه وی همچون نگاه پدر بوده است؛ پس با توجه به معنا و مقصود اصلی، در ترجمه فارسی برای انتقال این معنا از قید مشابهت استفاده شده است و در واژه پدر افزودن پسوند «انه» به معنای مشابهت به انتقال این مفهوم کمک کرده است.

۲۴. نظرتُ الی باب المدرسه نظرتین. (فعل + فاعل + گروه جار و مجرور + مفعول مطلق عددی)

۲۵. ترجمه: دوبار به در مدرسه نگاه کردم. (قید عددی + متمم قیدی + فعل)

در مثال (۲۴) مصدری که برای بیان تعداد دفعات انجام فعل در جمله ذکر شده است، به صورت مثنی آمده تا نشان دهد که نگاه کردن فاعل دو مرتبه رخ داده است. بنابراین در ترجمه آن نیز از قید عدد برای بیان این معنا استفاده شده است. در جمله (۲۵) نهاد حذف شده و شناسه فعل گویای این است که فاعل چه کسی بوده است. در حقیقت شناسه فعل در چنین مواردی یک قرینه لفظی محسوب می‌شود که مخاطب با وجود آن می‌تواند نهاد (فاعل) محذوف جمله را تشخیص بدهد و معنا را دریابد. پس دیگر ذکر نهاد ضرورتی ندارد.

۲۶. وقفتُ علی الكرسي ثلاثَ وقفاتٍ (فعل + فاعل + جار و مجرور + گروه مفعول مطلق عددی).

۲۷. ترجمه: سه مرتبه روی صندلی ایستادم (قید عدد + متمم + فعل).

در مثال (۲۶)، گروه «ثلاثَ وقفاتٍ» که از اضافه شدن عدد به معدود خود، یعنی مصدر ساخته شده است بر مفهوم مفعول مطلق عددی دلالت می‌کند؛ یعنی تعداد دفعات ایستادن را بیان می‌کند. در ترجمه فارسی نیز همچون نمونه قبل برای بیان این معنا از قید عددی استفاده شده است. در جمله (۲۷) نیز نهاد محذوف است.

۲۸. طحنتُ کیلةً قمحاً. (فعل + فاعل + گروه مفعول)

۲۹. ترجمه: یک پیمانه گندم آسیاب کردم. (گروه مفعول + فعل)

در جمله (۲۸) «کیلةً قمحاً» را به عنوان گروه مفعولی معرفی کرده‌ایم؛ چراکه در حقیقت، این گروه در پاسخ به این پرسش که «چه چیزی را آسیاب کردی؟»، واقع می‌شود، نه واژه «کیلة» به تنهایی. این گروه مفعولی از دو کلمه ساخته شده که اولی بیانگر پیمانه و دیگری بیانگر ماده‌ای است که در آن وجود دارد. در زبان عربی به اسم دوم تمییز می‌گویند زیرا ابهام موجود در کلمه اول را برطرف می‌کند. اگر تمییز در

جمله ذکر نشود مخاطب دچار ابهام می‌شود و معنا ناقص می‌گردد پس ذکر تمییز در جمله ضروری است. در زبان فارسی برای انتقال چنین مفهومی از روشنگر بهره می‌برند. در واقع روشنگر همان تمییز است که بعد از اسم‌هایی که بر مساحت و پیمان و وزن و... دلالت می‌کنند به صورت مضاف‌الیه یا متممی می‌نشیند. در جمله (۲۹) گروه مفعولی بدون حرف اضافه «را» آمده است.

۳۰. وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةٌ (غافر: ۷). (فعل + فاعل + گروه مفعول + تمییز نسبت)

۳۱. ترجمه: رحمت [تو] همه چیز را فراگرفته است. (نهاد (گروه فاعل) + گروه مفعول + فعل)

در جمله (۳۰) «رحمة» در نقش تمییز نسبت یا تمییز جمله آمده است. در تقدیر این جمله می‌گویند «رَحْمَتُكَ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» در واقع تمییز در ابتدا در نقش فاعل بوده و سپس برای بیان تأکید بیش‌تر به صورت تمییز و منصوب درآمده و در پایان کلام واقع شده است تا مخاطب را برای شنیدن واژه تمییز مشتاق کند. به همین دلیل ابتدا اسم مبهم را ذکر کرده و تمییز را در پایان آورده است اما در زبان فارسی چنین کارکردی وجود ندارد. ولی می‌توان معنای فاعلی را در ترجمه فارسی آن منعکس کرد. به همین منظور تمییز به جای فاعل جمله در جای نهاد قرار گرفته و فاعل جمله (۳۱) به صورت مضاف‌الیه پس از آن ذکر شده است. در هر دو جمله گروه مفعولی ثابت باقی مانده است.

۳۲. أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا (مریم: ۷۳). (گروه مسندالیه + مسند + تمییز نسبت)

۳۳. ترجمه: جایگاه کدام دو گروه بهتر است؟ (گروه نهاد + گزاره)

در تقدیر مثال (۳۲) می‌گویند «مَقَامُ أَيِّ فَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» در واقع تمییز در ابتدا در نقش مبتدا بوده و سپس برای بیان تأکید بیش‌تر به صورت تمییز و منصوب درآمده و در پایان کلام قرار گرفته است. مانند آنچه که در بالا شرح داده شد. در ترجمه فارسی آن برای انتقال این معنا واژه تمییز را در نقش اصلی خود قرار داده‌ایم. در جمله (۳۳) در گروه نهاد، صفت پرسشی «کدام» به همراه موصوف خود ذکر شده و در بخش گزاره جمله، صفت به همراه فعل ربطی آمده است. این چینش واژگان در ترجمه فارسی با جمله «مَقَامُ أَيِّ فَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» تطابق دارد. پس معنا به درستی انتقال یافته است.

۳۴. فَجَرْنَا الْأَرْضَ عَيْونًا (قمر: ۱۲). (فعل + فاعل + مفعول به + تمییز نسبت)

۳۵. ترجمه: چشمه‌هایی، از زمین را به جوشش درآوردیم. (مفعول + متمم قیدی + فعل)

در زبان عربی، مثال (۳۴) را این گونه تأویل می‌کنند؛ «فَجَرْنَا عِیُونَ الْأَرْضِ»؛ پس تمییز در واقع در آغاز در نقش مفعول بوده و سپس برای بیان تأکید بیشتر به صورت تمییز و منصوب درآمده و در پایان کلام قرار گرفته است. مانند آنچه در نمونه‌های بالا به آن پرداخته شد، در ترجمه فارسی نیز برای انتقال این معنا واژه «تمییز» را در نقش اصلی خود قرار داده‌ایم.

۳۶. لَا رَجُلًا فِي الدَّارِ.

۳۷. ترجمه: هیچ مردی در خانه نیست.

۳۸. لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ.

۳۹. ترجمه: مردی در خانه نیست.

در دو نمونه بالا، یعنی مثال (۳۶) و (۳۸) بین «لَا رَجُلًا» و «لَا رَجُلٌ» تفاوت معنایی وجود دارد. در اولی لای نفی جنس به طور کلی وجود جنس مرد را در خانه نفی می‌کند؛ پس مخاطب درمی‌یابد که هیچ مردی در آن خانه نیست، اما در دومی لای شبیه به لیس دو گزینه در برابر مخاطب قرار می‌دهد: نفی حضور یک مرد یا نفی حضور جنس مردان.

در ترجمه مثال (۳۶) برای انتقال معنای نفی جنس مردان از واژه «هیچ» استفاده شده است که قید نفی محسوب می‌شود، اما در ترجمه مثال (۳۸) از این قید استفاده نمی‌شود. به همین دلیل وقتی می‌گوییم «مردی در خانه نیست» گوینده می‌تواند هر دو حالت نفی جنس و نفی ساده را اراده کند و مخاطب هم ممکن است چنین برداشت کند که هیچ مردی در آنجا نبوده و یا گمان کند که یک مرد در آنجا حاضر نبوده، بلکه بیش از یک مرد در آن خانه حضور داشته است.

۳-۲-۳. جمله مرکب

به تدریج با گذشت زمان و تکامل فکر و اندیشه جملات ساده دستخوش پیچیدگی شدند و جملات مرکب به وجود آمدند تا پاسخگوی نیازهای نوین ارتباطی باشند. کودکان نیز با مرور زمان و با رشد اندیشه خود به سمت ساخت جملات مرکب روی می‌آورند. در این بخش به بررسی چنین جملاتی که خود از دو یا چند جمله‌واره تشکیل می‌شوند می‌پردازیم.

۴۰. رَأَيْتُ رَجُلًا كَانَ يَأْكُلُ طَعَامَهُ. (جمله‌واره + جمله‌واره)

۴۱. ترجمه: مردی را دیدم که غذایش را می‌خورد. (جمله‌واره + جمله‌واره)

در مثال (۴۰) جمله‌واره نخست از «فعل + فاعل + مفعول» تشکیل شده که مفعول آن یک اسم نکره است. به دنبال مفعول یک جمله‌واره دیگر آمده که خود متشکل از «فعل ناقصه + اسم فعل ناقصه (ضمیر مستتر) + خبر فعل ناقصه (فعل مضارع + فاعل ضمیر مستتر) + مفعول به + مضاف‌الیه» است. در نحو عربی به جمله‌ای که پس از اسم نکره می‌آید، «جمله وصفیه» گویند؛ چراکه صفت آن اسم نکره را بیان می‌کند. در مثال (۴۱) جمله‌واره نخست از «مفعول + فعل» ساخته شده و نهاد (فاعل) به قرینه شناسه فعل حذف شده است. جمله‌واره دوم نیز از «مفعول + فعل» تشکیل شده است. نکته قابل توجه در این مثال، وجود حرف ربط «که» بین این دو جمله‌واره است. این حرف به عنوان حرف ربط پیوستگی شناخته شده است و همان طور که در مثال هم آمده است می‌تواند جمله‌واره وصفی بسازد. جمله‌واره نخست، جمله‌واره پایه و مقصود اصلی گوینده است و جمله‌واره دوم، جمله‌واره پیرو و وابسته به آن است که در تکمیل معنا به جمله‌واره کمک می‌کند.

همان‌گونه که مشاهده کردید، در زبان عربی پیوند لفظی بین دو جمله‌واره نداریم، اما در فارسی پیوند لفظی در جمله به کار رفته است. نکته قابل ملاحظه دیگری که در مثال (۴۰) دیده می‌شود، این است که قرار گرفتن فعل ماضی «کان» در کنار فعل مضارع بعدی خود، سبب تغییر زمان فعل مضارع شده و معنای آن را به ماضی استمراری تبدیل کرده است. این معنا در زبان فارسی نیز به‌درستی و با استفاده از ساخت فعل ماضی استمراری (می + بن ماضی + شناسه) بیان شده است. در واقع این الگوی ساخت فعل، به ویژگی وندافزایی زبان فارسی برمی‌گردد.

۴۲. هَجَمَ الْعَدُوُّ عَلَيْنَا بِسَاعِدِهِ كُلِّ الْمُسْتَكْبِرِينَ. (جمله‌واره + جمله‌واره)

۴۳. ترجمه: دشمن زمانی به ما حمله کرد که همه مستکبران او را یاری می‌دادند. (جمله‌واره + جمله‌واره)

جمله‌واره نخست در مثال (۴۲) از «فعل + فاعل + جار و مجرور» ساخته شده و پس از آن جمله‌واره دوم متشکل از «فعل + مفعول + گروه فاعلی» است. ضمیر مفعولی «ه» در جمله‌واره دوم به مفعول در جمله‌واره نخست برمی‌گردد؛ پس این جمله‌واره با «العدو» ارتباط معنایی دارد. از آنجا که واژه «العدو» معرفه است، جمله‌واره دوم بیانگر حالت آن است که در نحو سنتی به آن «جمله حالیه» می‌گویند. حال آنکه با توجه به معنای جمله که در بالا به آن اشاره شد، نمی‌توان آن را جمله نامید؛ چراکه مقصود اصلی

گوینده همان جمله‌واره نخست بوده و برای توضیح افزون‌تر جمله‌واره دوم را ضمیمه کرده است. علاوه بر آنچه گفته شد، حذف جمله‌واره دوم، معنا را نیز دگرگون می‌کند؛ پس در این مثال با یک جمله مرکب روبه‌رو هستیم. در ترجمه فارسی جمله‌واره نخست از «نهاد (فاعل) + قید زمان + متمم + فعل» تشکیل شده و جمله‌واره پیرو از «گروه فاعلی + مفعول + فعل» ساخته شده است. معمولاً در ترجمه فارسی نقش دستوری حال در جملات عربی از «در حالی که» استفاده می‌کنند، اما در اینجا به جای این عبارت، از قید زمان استفاده کرده‌ایم. می‌دانیم که در نحو عربی به وجود رابط میان جمله حالیه و صاحب حال تأکید شده و موارد گوناگون آن نیز در کتب نحوی دسته‌بندی شده است. رابط حال یا واو است یا ضمیر. واو حالیه باید بتواند جایگزین ظرف زمان «إذ» بشود. حال اگر جمله (جمله‌واره) حالیه با فعل مضارع آغاز شود، با یکی از مواردی روبه‌رو هستیم که آوردن واو حالیه ممنوع است و فقط ضمیر را به عنوان رابط در نظر می‌گیریم؛ پس می‌توان معنای ظرف زمان را در جمله‌واره‌هایی که در نقش حال واقع می‌شوند به صورت ضمنی در نظر گرفت و در ترجمه فارسی می‌توان آن را با استفاده از قید زمان به مخاطب منتقل کرد. در ترجمه مثال (۴۳) مانند مثال (۴۱) وجود پیوند لفظی (حرف ربط «که») را مشاهده می‌کنیم؛ این حرف، دو جمله‌واره را از نظر لفظی به یکدیگر پیوند داده است.

۴۴. قَالَ عَلِيٌّ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَ كَانَ صَعْبًا. (جمله‌واره + جمله‌واره)

۴۵. ترجمه: علی گفت: امتحان دشوار بود. (جمله‌واره + جمله‌واره)

در مثال (۴۴) جمله‌واره نخست از «فعل + فاعل» و جمله‌واره دوم از «حرف مشبّهه + اسم آن + خبر آن» ساخته شده است. خبر حرف مشبّهه نیز از «فعل ناقصه + اسم آن + خبر آن» تشکیل شده است. جمله‌واره دوم در نقش مفعول برای فعل «قال» ذکر شده است، اما در نحو سنتی به آن جمله «مَقُول قول» می‌گویند که نقش مفعول را در کلام ایفا می‌کند. این درحالی است که تعریف جمله بر آن صادق نیست؛ چراکه جمله‌واره نخست فاقد درنگ پایانی است؛ پس اینجا هم با یک جمله مرکب سروکار داریم. در نمونه (۴۵) جمله‌واره نخست که مقصود اصلی گوینده بوده، از «نهاد (فاعل) + فعل» تشکیل شده است. جمله‌واره پیرو در نقش مفعول برای فعل «گفت» خود متشکل از «نهاد + صفت + فعل ربطی» است. علاوه بر این موارد، در ترجمه فارسی واژه «صعباً»

که در نقش خبر کان بوده، به صورت صفت ترجمه شده است. نکته جالب در این مثال این است که در هر دو زبان جمله‌واره مفعولی کارکرد مشابهی دارد.

۴۶. لو كانت السيارة ناقةً لأحسنت سوقها. (جمله‌واره + جمله‌واره)

۴۷. ترجمه: اگر این ماشین یک شتر بود؛ قطعاً به خوبی آن را هدایت می‌کردی. (جمله-واره + جمله‌واره)

در مثال (۴۶) جمله‌واره نخست از «لو شرطیه + فعل ناقصه + اسم آن + خبر آن» و جمله‌واره دوم از «لام جواب + فعل + فاعل + گروه مفعول» تشکیل شده است. «لو» در این مثال معنای شرطی را افاده می‌کند؛ پس مانند تمام جملات مرکب شرطی باید دو جمله‌واره داشته باشیم. جمله‌واره نخست، معنای شرط و جمله‌واره دوم، جواب شرط است. در نحو سنتی این دو را «جمله» می‌نامند، در صورتی که جمله نیستند. اگر گوینده کلام، بخش شرطی «لو كانت السيارة ناقةً» را بگوید و جواب «لأحسنت سوقها» را نگوید مخاطب همچنان منتظر ادامه سخن باقی می‌ماند و قانع نمی‌شود؛ پس سکوت متکلم جایز نیست. در حقیقت این دو جمله‌واره از نظر معنایی به یکدیگر وابسته هستند و نمی‌توانند مستقل از یکدیگر باشند. حرف «لو» معنای امتناع وقوع فعلی را به دلیل امتناع وقوع فعلی دیگر منتقل می‌کند؛ به بیان ساده‌تر، می‌توان گفت در این الگو امکان وقوع بخش شرطی ممنوع است؛ بنابراین، بخش جواب شرط نیز به وقوع نمی‌پیوندد. در ترجمه فارسی آن، جمله‌واره نخست از «حرف ربط وابستگی + صفت اشاره + موصوف + صفت عددی + موصوف + فعل ربطی» و جمله‌واره دوم از «قید تأکید + قید حالت + مفعول (ضمیر اشاره) + فعل» تشکیل شده است. در زبان فارسی برای انتقال معنای «لو» از حرف ربط «که» استفاده شده است تا جمله‌واره شرطی بسازیم و آن را بدین گونه به جمله‌واره جواب پیوند دهیم. «ال» در واژه «السيارة» به صورت ضمیر اشاره ترجمه شده تا گویای معرفه بودن آن باشد. حرف «ل» که بر سر جمله‌واره جواب ظاهر شده برای بیان معنای تأکیدی است. به همین دلیل در ترجمه فارسی از قید تأکیدی بهره گرفته‌ایم. جمله‌واره جواب «أحسنت سوقها» را با تغییر در طبقه دستوری واژگانش ترجمه کردیم؛ به این صورت که فعل «أحسن» را به شکل قید حالت «به‌خوبی» و مفعول «سوق» را به شکل فعل «هدایت می‌کردی» و ضمیر «ه» که در نقش مضاف‌الیه در گروه مفعولی به کار رفته بود به شکل مفعول درآوردیم. همه این تغییرات برای

انتقال صحیح معنا صورت گرفته است تا مخاطب فارسی‌زبان همان معنایی را دریابد که مخاطب عرب‌زبان از این جملات دریافت می‌کند.

۴. نتیجه

بنابر آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که ارائه ترجمه‌ای معادل و برابر در دو زبان فارسی و عربی ابتدا نیازمند شناخت سطح نحوی و نظام جمله در این دو زبان است، زیرا همه سطوح زبان از قبیل آوایی، واژگانی، معناشناختی و کاربرد شناختی در زنجیره سخن و نظام جمله به هم متصل شده و یک کل منسجم و واحد را تشکیل می‌دهند که از طریق آن انتقال پیام و به تبع آن فرآیند ارتباط میسر می‌شود. در این راستا به تجزیه و تحلیل مقابله جملات ساده و جملات مرکب در دو زبان فارسی و عربی پرداخته شد و اختلافات و تشابهات آنها را در انتقال معنا واکاوی و تبیین گردید. با توجه به تفاوت بنیادینی که میان نظام دستوری این دو زبان وجود دارد لازم بود که یک معیار مشترک برای تقابل بیابیم که با بهره‌گیری از معناشناختی توانستیم چنین معیاری را انتخاب کنیم. بدیهی است که انتقال معنا در قالب کلام رخ می‌دهد و کلام خود از گروه، جمله‌واره و جمله تشکیل می‌شود. جمله ساده را به صورت کلامی تعریف کردیم که معنای کاملی را برساند و دارای درنگ‌پایانی باشد و جمله‌واره را در واقع جملات کوتاهی دانستیم که به تنهایی معنای کامل را منتقل نمی‌کنند و فاقد درنگ پایانی هستند. کلامی را که از قرارگرفتن حداقل دو جمله‌واره به وجود می‌آید تا معنا را منتقل کند جمله مرکب نامیدیم. این شیوه دسته‌بندی جملات به دو گروه اساسی جملات ساده و مرکب در هر دو زبان قابل اجراست. با بررسی نمونه‌هایی از دو زبان مشاهده کردیم که با افزودن حروف ربط، ادات شرط، اسم‌های موصول و... در ساختار جملات ساده می‌توان جملات مرکبی ساخت که از دو یا چند جمله‌واره تشکیل شده‌اند. پس از تجزیه و تحلیل دقیق جملات ساده و مرکب تک تک مواردی را که در هنگام انتقال معنا بین دو زبان تغییر می‌کند تا تعادل و هم‌ارزی میان دو متن باقی بماند بیان کردیم. این نوع تجزیه و تحلیل دشواری یادگیری زبان عربی را برای فارسی‌زبانان کاهش می‌دهد چرا که نحو عربی را در قالب‌های آشنایی که از جانب فارسی‌زبانان پذیرفته شده است ارائه می‌کند و از سویی دیگر برای مترجمان نیز اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا نقش سازنده‌ای در ارتقای مهارت آنان هنگام انتقال صحیح معنا ایفا می‌کند.

منابع

حميده، مصطفى، نظام الإرتباط و الربط في التركيب الجملة العربية، الشركة المصرية العالمية للنشر، لوجمان، ١٩٩٧.

جيمز، كارل، تجزيه و تحليل تقابلي، ترجمه حميد سرهنگيان، تبريز، آئين، ١٣٨٠.
عكاشه، عمر يوسف، نحو غايب توصيفي جديد از نحو زبان عربي، ترجمه عدنان طهماسبی و جواد اصغری، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٩٠.

فرشيدورد، خسرو، دستور مفصل امروز بر پایه زبان شناسی جديد، تهران، سخن، ١٣٨٢.
هدايت، صادق، بوف كور، تهران، سپهر، ١٣٥١.

—————، البومه العمياء (ترجمه بوف كور)، ترجمه ابراهيم الدسوقي شتاء، قاهرة، مكتبة مدبولي، الطبعة الثانية، ١٩٩٠.

Ferguson, C.A., "Absence of copula and the notion of simplicity." In D. Hymes, ed.: Pidginization and Creolization of Languages, Cambridge University Press, pp.141-150, 1971.

Haugen, E., Bilingualism in the Americas, The American Dialect Society, 1956.

Halliday, M. A. K., "Language structure and language function." In J. Lyons, ed.: New Horizons in Linguistics, Penguin, 1970.